

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۱۴ دی ماه ۱۳۶۰

- در پاسخ افتراآت نماینده لیبرال ها
- لشکرکشی خصمانه تبلیغاتی علیه حزب توده ایران
- صدور انقلاب ...
- نقاط ضعف در نهضت سوادآموزی
- تلاش برای بیرون کشیدن آمریکا از زیر ضربه
- سرنوشت امپریالیسم جهانی در دهه هشتاد ...



www.iran-archive.com



حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

کیانوری، نورالدین

پرسش و پاسخ ۱۴ دی ماه ۱۳۶۰

چاپ اول، دی ماه ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

فهرست

۴	دریاسخ افتراآت نماینده لیبرال‌ها
۹	لشکرکشی خصمانه تبلیغاتی علیه حزب توده ایران
۱۵	صدورانقلاب...
۲۰	نقاط ضعف درنهیست سوادآموزی
۲۳	تلاش برای بیرون کشیدن آمریکا از زیرضریه
۲۷	سرنوشت امپریالیسم جهانی دردهه هشتاد...

در پاسخ افتراآت نماینده لیبرال‌ها

س: نظر شما درباره افتراآت صباغیان نماینده لیبرال‌ها علیه حزب توده ایران چیست؟

ج: طی یکی دو سال گذشته سیمای واقعی آقای صباغیان بساز و بفروش و دارودسته‌اش، آن قدر افشاشده که فحاشی‌ها و افتراآت آن‌ها دیگر به هیچ وجه ما را ناراحت نمی‌کند. این هم از فماش همان حرف‌هایی است که قطب‌زاده درباره ما می‌زد، امیرانتظام می‌زد، ابوالفضل قاسمی می‌زد. این‌ها همه از یک قماش هستند، ولی مسئله‌ای که باید تذکر داد این است که این آقا خودش خیلی خوب می‌داند که پوستری را که به حزب توده ایران نسبت می‌دهد، چه کسانی چاپ و پخش کرده‌اند و چه کسانی مبلغ آن نظریات هستند. او و دارودسته‌اش دقیقاً می‌دانند که این کار حزب توده ایران نیست، این شیوه مبارزه سیاسی حزب ما نبوده، نیست و نخواهد بود. شیوه‌های مبارزه ما صریح و روشن است. ما هیچ‌گاه به چنین شیوه‌هایی متوسل نشده‌ایم و نخواهیم شد.

ولی ببینیم چرا او با فحاشی‌هایی نظیر "توده نفتی" و با شیوه‌هایی که واقعا می‌شود گفت ردیلانه است به حزب ما حمله می‌کند و جرات ندارد کسانی را که می‌داند این پوستر را پخش کرده‌اند نام ببرد و مستقیماً با آن‌ها روبرو شود، و فقط می‌خواهد از این اقدام رقبای دیگر یا مبارزان و مخالفان دیگر برای حمله به حزب ما بهره‌گیری کند؟ ما پاسخ او را با گفته‌های از دوست و همپالگی‌اش مظفر بقایی آمریکازده می‌دهیم، چون صباغیان این اصطلاح "توده نفتی" را از مظفر بقایی گرفته است. این

کلمه را نخستین بار روزنامه "شاهد" مظفربقایی در شماره ۷ تیرماه ۱۳۳۲ خود یعنی پنجاه روز پیش از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ضمن این جملات بسیار پرمعنا به کار برده است:

"باند ائتلافی توده نفتی با شدت بیسابقه و حتی تعجب آوری از حکومت مصدق دفاع و نگهبانی می کند. آیا از آن هنگام که این حزب خائن وارد فعالیت سیاسی شد تاکنون کسی به یاد دازد که بدین گونه از دولتی پشتیبانی و حمایت کرده باشند؟ باید دید که آقای دکتر مصدق چه منافع بزرگی را برای این باند جاسوس و بیگانه پرست تضمین نموده است که این گونه پروانه وار دورشمع دولت دکتر مصدق می گردند و خود را در آتش عشق این پیشوای سابق می سوزانند؟".

این تحلیل دیگر نیازی به تفسیر ندارد. این تحلیل در حکم آئینه تمام قدی است برای همه کسانی که امروز چنین تهمت هایی به ما می زنند و چنین جملاتی را برای حمله به ما به کار می برند. در این گفته های مظفر بقایی مامور سفارت آمریکا چند نکته جالب توجه وجود دارد. یکی این که اصطلاح "توده نفتی" را مظفر بقایی و باند او که مستقیماً از طرف سفارت آمریکا رهبری می شده اند و اسناد آن توسط دوست خودش ملکی مدیر روزنامه "ستاره" در کتاب معروفش انتشار یافته، اختراع کرده است. علت این تهمت های بقائی به حزب توده ایران مخدوش جلوه دادن دفاع بی قید و شرط حزب توده ایران از دولت دکتر مصدق در آخرین سال حکومتش یعنی سال درگیری شدید او با امپریالیسم آمریکا و انگلیس بود. بدین طریق دیده می شود که مظفر بقایی، قطب زاده، صباغیان و دیگر دوستان و همپالگی هایشان در لجن پراکنی به حزب توده ایران از کجا الهام می گیرند.

دومین نکته جالب در گفته های بقایی این است که حزب توده ایران در تمام دوران موجودیتش تا آن زمان از هیچ دولتی چنین پشتیبانی بی دریغ نکرده بود. چرا؟ برای این که دولت های قبل از دولت دکتر مصدق وابسته و سرسپرده به امپریالیسم بودند و به این دلیل حزب توده ایران از آن دولت ها پشتیبانی نمی کرد، دولت هایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل شدند، گذشته از یک دوران کوتاه چند ماهه که چند تن از نمایندگان حزب توده ایران در یک دولت ائتلافی مشکل از نمایندگان سازمان های سیاسی گوناگون آن زمان شرکت کردند، تا دولت دکتر مصدق، همه دولت هایی بودند از قماش ساعد و صدر و حکیمی و انواع دیگر

وابستگان فراماسونری که یکی پس از دیگری جای همدیگر را می‌گرفتند و سیاست انگلستان را پیاده می‌کردند. حزب توده، ایران علیه همه، این دولت‌ها با سرسختی مبارزه می‌کرد و تنها دولت دکتر مصدق بود که مورد پشتیبانی آن قرار گرفت، آن‌هم به شکلی که به قول آن آقا "پروانه وار دور شمع دولت دکتر مصدق می‌گردیده و خود را در آتش عشق این پیشوا می‌سوزانده‌است". چه اصطلاحات "شاعرانه" ای هم برای دفاع ما از دولت دکتر مصدق انتخاب کرده است. این مطلب می‌رساند که حالا هم ما در چنین شرایطی قرار گرفته‌ایم.

مطلب سوم در این گفته اعتراف ضمنی به دفاع بی‌دریغ حزب ما از مواضع ضد آمریکایی و ضد انگلیسی دکتر مصدق و از حقوق ملت ایران است. این دلیل "بیگانه پرستی" و "جاسوسی" حزب توده، ایران است! او می‌گوید:

"آقای دکتر مصدق چه منافعی برای این باند جاسوس و بیگانه پرست تضمین نموده که این گونه پروانه‌وار دور شمع دولت دکتر مصدق می‌گردند و از او دفاع و نگهداری می‌کنند."

پس دلیل "جاسوسی" و "بیگانه پرستی" ما این است که از دولت دکتر مصدق و از منافع ملی ایران دفاع کرده‌ایم. آیا امروز نیز همین تاریخ تکرار نمی‌شود؟ آیا دفاع بی‌دریغ ما از خط امام خمینی، از خط مبارزه، پیگیر علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، از خط پشتیبانی از حقوق محرومان جامعه، علت همه، این تهمت‌ها و افتراها نیست؟ چرا، واقعیت امر همین است و دلائل مستندش را هم احمد ملکی، همکار خود بقائی - جاسوس سفارت آمریکا که روزنامه‌اش با پول سفارت آمریکا و چاقو کشانش با پول سفارت آمریکا اداره می‌شدند، در کتابش آورده است. حالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا توطئه‌ای برای یک ۲۸ مرداد جدید در تدارک نیست که بقائی‌های امروز یعنی صباغیان‌ها، قطب‌زاده‌ها، امیر انتظام‌ها و کشمیری‌های مطبوعاتی لاطائلات بقائی را این طور تکرار می‌کنند و به این شکل، به حزب ما حمله می‌کنند؟ همه، قرائن و اطلاعات موجود دال بر این است که آمریکا در کار تدارک توطئه دامن‌دار جدیدی برای براندازی قهرآمیز حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی است و درست در ارتباط با همین توطئه است که بقائی‌های امروز با همان شدت و کینه‌توزی از مواضع ضد انقلابی، از مواضع خدمت به امپریالیسم آمریکا، به حزب ما حمله می‌کنند.

فقط جای تأسف این است که بعضی از نیروها، شخصیت‌ها و نگارندگانی

که خود را پیرو خط امام و در موضع مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و توطئه های آمریکا برای براندازی دولت جمهوری اسلامی ایران معرفی می کنند، عین گفته های ۲۸ سال پیش روزنامه "آمریکایی شاهد" را تکرار می کنند و این برای ما جای تاسف است. مثلا روزنامه "جمهوری اسلامی" در ۱ دی ۱۳۶۰ در ستون "پاسخ به سئوالات سیاسی شما" همین مسائل را می نویسد در جواب به یک به اصطلاح سؤال می نویسد که حزب توده ایران:

"از احزابی است که سابقه نسبتا طولانی در کارهای تشکیلاتی دارد و با یک نظر کلی به خیانت سازمان یافته این حزب به نهضت ملی شدن نفت می توان به سابقه آن دست یافت".

"خیانت سازمان یافته" حزب توده ایران به نهضت ملی شدن نفت همین است:

"باشدت بی سابقه و حتی تعجب آوری از حکومت مصدق دفاع و نگهبانی می کند، پروانه وار دور سمع دولت دکتر مصدق می گردند و خود را در آتش عشق این پیشوای سابق می سوزانند".

این همان چیزی است که جبهه ملی وساواک به نام "خیانت" بر ما بهخشیده اند و به علت همین مبارزه اصولی که ما به هواداری از مصدق، و دفاع از منافع مردم ایران در مقابل فشار امپریالیسم آمریکا و انگلیس در آن تاریخ انجام داده ایم، سی سال است که این اتهام را به وسیله افراد بازی خورده و یا تقاله های جا افتاده ای نظیر کشمیری ها، دائما علیه ما تکرار می کنند. سپس در همان جا آمده است که:

"البته این حزب به وسیله کمک های مادی از خارج تامین می شود و کمیت و کیفیت تبلیغات این حزب نشانگر مبلغ هنگفت کمک های خارجی است!"

خوب، این یک تهمت ردیلا نه است. ما تا به حال چندین بار به طور رسمی به دادستان کل انقلاب، به دادستان کل کشور نامه نوشته و از ایشان خواسته ایم نمایندگانی را معرفی کنند تا به تمام مخارج و درآمد حزب توده ایران رسیدگی کنند. ما در گفتگوی تلویزیونی با شهید دکتر بهشتی نیز در مقابل تمام مردم ایران رسما اعلام کردیم که حاضریم در هر جلسه ای برای رسیدگی به این مسائل شرکت کنیم. ولی از یک طرف این کار را نمی کنند. و از طرف دیگر اجازه می دهند که افراد بی مسئولیت همان لفاظیات "شاهد" را بی هیچ کیفر علیه ما تکرار کنند.

و اما از نوشته بعدی آن "پاسخ"، بوهای دیگری می آید:

"هدف حزب توده از تظاهر به طرفداری از جمهوری اسلامی و پیروی از خط امام این است که بتواند علی‌رغم سوابق سرتاسر خیانت خود مواضع تشکیلاتی خود را مستحکم‌تر سازد".

(و اما "طرفداری از خط امام" یعنی نظیر همان کاری که ما در دوران دکتر مصدق کردیم و "باشدت بی سابقه و تعجب‌آور از دولت دکتر مصدق پشتیبانی و نگهبانی کردیم" و حالا هم به طور بی سابقه و باشدت بی-سابقه از خط امام دفاع می‌کنیم. "خیانت" هم همان‌هایی است که "شاهد" و ساواک به مانسبت می‌دادند!). سپس چنین می‌آید:

"حزب توده با انتشار نشریاتی که ظاهری فریبنده دارد در صدد القاء ایدئولوژی خود به کسانی است که بدون اطلاع از وابستگی این نشریات به حزب توده این‌ها را می‌خوانند".

"ظاهری فریبنده دارد" یعنی چه؟ یعنی به نشریات حزب توده ایران کوچک‌ترین ایرادی نمی‌توانند بگیرند و درد آن‌ها هم همین‌جا است. و اما در مورد "لقاء ایدئولوژی" - مثل این که زمان زیادی نمی‌گذرد که یک بار دیگر ما با این "کلام" روبرو بودیم. نویسنده محترم یادش هست که بنی‌صدر و نوجاهش غضنفرپور هم که حالا باید جواب خیانت‌هایی را که مرتکب شده است، بدهد، حزب توده ایران را متهم می‌کردند که "لقاء ایدئولوژی" می‌کند، منتها در جهت دیگر. آن‌ها معتقد بودند که ما ایدئولوژی خودمان را به حاکمیت کنونی، به روحانیت مبارز القاء می‌کنیم و آن‌ها را علیه بنی‌صدر و علیه خیانت‌های او "برمی-انگیزیم". پس می‌بینید "لقاء ایدئولوژی" را از دو طرف به مانسبت می‌دهند و ما واقعا نمی‌دانیم که کدامش را انجام می‌دهیم. به زیان بنی-صدر و علیه خیانت او "لقاء ایدئولوژی" می‌کنیم یا به زیان انقلاب و در میان افرادی که حزب توده ایران را نمی‌شناسند. ضدانقلاب هم همین را می‌گوید. شما رادیو بختیار و اوپسی، صدای آمریکا و بی‌بی‌سی را که گوش کنید، می‌بینید تمام حرفشان این است که حزب توده ایران هم‌ماش مشغول "لقاء ایدئولوژی" به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است و گویا تمام اقدامات حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی ایران کار حزب توده ایران است. اصلا مهم‌ترین رهبران کنونی جمهوری اسلامی "توده‌ای" هستند و اکثر آن‌ها را "آخوند توده‌ای" می‌نامند.

آیا واقعا این‌ها همان حربه‌های زنگ زده‌ای نیست که تقریبا از چهل سال پیش و به ویژه از هنگام اوج مبارزه واقعی ضدامپریالیستی در ایران

مدام علیه حزب توده، ایران به کار برده می شود؟ ما امیدواریم که افراد با حسن نیتی که در حاکمیت انقلابی ایران هستند، این مسائل مهم را یکبار با دقت بیشتر، با دقت کسی که خواهد خودش بنظر مستقل برسد و بلندگوی افکات سی ساله و ساخته های ارزان ارتجاع و ساواک آریامهر و غیره نباشد، بررسی کند.

لشکرکشی خصمانه تبلیغاتی علیه حزب توده ایران

س: در هفته های اخیر در مطبوعات ایران به ویژه در روزنامه های "اطلاعات" و "کیهان" و نشریات وابسته به آنها، تبلیغات خصمانه علیه حزب توده، ایران شدت و دامنه بی سابقه ای یافته است. به نظر شما علت و منشاء این لشکرکشی تبلیغاتی چیست؟

ج: من در سؤال پیش علت و منشاء این نوع تبلیغات را از یک جهت تشریح کرده ام، ولی حالا به جهت دیگر این لشکرکشی هم توجه می کنیم. این که گفته شده است لشکرکشی واقعا درست است. این واقعا لشکرکشی بی سابقه ای است که روزنامه های کثیرالانتشار "کیهان" و "اطلاعات" علیه ما به راه انداخته اند و تنها منحصر به آنها هم نیست. این لشکرکشی طیف بسیار وسیعی را از راست ترین نیروهای ضدانقلابی گرفته تا چپ روها و همراهان در بر می گیرد. شما اگر به این طیف نگاه کنید می بینید که کنسرت عجیبی به راه انداخته اند که تهیه کنندگان آن عبارتند از: رادیو های صدای آمریکا، بی بی سی، صدای فرانسه با مصالحه های بنی صدر و رجوی و دیگر فراری های مقیم اروپا، فرستنده های ساند های ضدانقلابی بختیار و قاسملو و اویسی، روزنامه ها و نشریات گروهک های سنیا ساخته "رنجبر"، "تروتسکیست"، "کومه"، "پیکار"، روزنامه های چریک های اقلیت، لیبرال های علنی مثل صباغیان و دارودستان، ساواکی ها و سلطنت طلبان، تفاله های آمریکایی وابسته به قطب زاده و بنی صدر که در دستگاه های تبلیغاتی نفوذ کرده یا به صورت حزب الهی خودشان را جا زده اند، یعنی کشمیری های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی. حملات همه این ها به حزب توده ایران، در این اواخر شدت بی سابقه ای پیدا کرده است. و اما در محتوای این حملات حتی یک کلمه سو و تازه هم وجود ندارد و تقریباً تکرار همان مهملاتی است که طی ده ها سال ساواک به خورد ملت ایران داده است.

این لشکرکشی دوچارچوب دارد. یکی چارچوب فحاشی چاله میدانی ساواکی، مثل سابق که واقعا اسم دیگری نمی‌شود روی آن گذاشت و دیگری چارچوب ظاهرالصلاح مبارزه به ظاهرسیاسی-ایدئولوژیک و این یک واقعیت است که در بعضی مقالات که اخیرا منتشر می‌شود، می‌کوشند از آن چارچوب اول فاصله بگیرند و به بحث ظاهرا انتقادی سیاسی-ایدئولوژیک بپردازند. این لشکرکشی ویژگی دیگری هم دارد که مهم است بدین معنی که سابقا مبلغین ضد حزب توده ایران اقلا خودشان را معرفی می‌کردند که کی هستند، شناخته شده بودند و به زعم خودشان از مواضع به اصطلاح خیلی محکم صحبت می‌کردند و لذا ابایی نداشتند بگویند کی هستند. مثلا روزنامه "شاهد" از پنجاه روز پیش از کودتا می‌دانست کودتا موفق خواهد شد، تدارکش را دیده بود و از موضع قدرت صحبت می‌کرد. امثال قطب‌زاده و بنی‌صدر و غیره هم که صحبت می‌کردند واقعا می‌پنداشتند، خودشان پیروز شده و انقلاب را باشکست روبرو کرده‌اند و دیگر همه چیزشان با موفقیت توأم است. آن‌ها هم، چنان که دیدیم، از مواضع قدرت صحبت می‌کردند. ولی این دسته جدید همه بی‌نام‌ونشان هستند: "م.ج."، "س.ج."، "صالح" و حتی "ابویاسر" که کسی نمی‌داند کی هستند. این "م.ج."، "س.ج."، "صالح"، "ابویاسر"، چرا خودشان را معرفی نمی‌کنند. علتش خیلی روشن است، چون سرنوشت گذشتگان‌شان را دیده‌اند، دیده‌اند که امیرانتظام‌ها، قطب‌زاده‌ها، صادق‌ها و امثال آن‌ها به چه زبانه‌دانی افتاده‌اند، دیده‌اند که ابوالفضل قاسمی‌ها و سایر آمریکازده‌ها، توی چه آشغالی افتاده‌اند. این‌ها فکرمی‌کنند اگر خودشان را معرفی کنند، حزب توده ایران آن‌ها را خواهد شناخت، سوابقشان را پیدا خواهد کرد، خواهد دید در کدام مدرسه درس خوانده‌اند، پهلوی کی کارآموز بوده‌اند، قبل از انقلاب چه کاره بوده‌اند، بعد از انقلاب چه کرده‌اند، همه این‌ها کشف خواهد شد. ولی با "م.ج." ما چه جور مبارزه کنیم؟ با "س.ج." که اسم قلابی سجاد جاویدی است، چه جور مبارزه کنیم؟ مردم چه می‌دانند که او کیست؟ گفته می‌شود که این آقای "م.ج." یا "س.ج." مثالیکی از افراد به کلی مفتضح و واژده‌ای است که آن قدر بی‌آبرو شده که حالا دیگر مقالاتش را در روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، و به این جهت حالا با اسم مستعار مقاله چاپ می‌کند. این را می‌گویید، ولی ما دلیلی بر اثبات آن نداریم که مطرحش کنیم. پس این در کثوت‌های جدید که به میدان آمده‌اند، از ترس این که خیلی زود به همان جایی نروند که امثال قطب‌زاده‌ها، امیرانتظام‌ها، ابوالفضل قاسمی‌ها و امثال آن‌ها رفتند، خودشان را دیگر معرفی نمی‌کنند. این هم ویژگی دوم است. البته این کار

ما را یک کمی مشکل می‌کند، چون باید اول ببینیم این "م.م."، "س.ج." "صالح" و "ابویاسر" کی هستند، ضمناً بعضی از اینها سه قدری سطحشان پایین است که انسان واقفا تعجب می‌کند، روزنامه‌ای که خودش را پیرو خط امام می‌داند، چطور به ابویاسر، یا از لحاظ سیاسی حضور به خود اجازه می‌دهد که لاطائلات کسانی چون ابویاسر را که از لحاظ سیاسی این قدر بی‌اطلاع و سطحی هستند، به چاپ برساند، مثلاً این آقا نوشته است که:

"حزب توده در ایتالیا کنگره بین الملل برپا کرد!"

این آدم اصلاً نمی‌داند کنگره بین الملل چیست؟ کنگره چیست؟ حزب توده ایران چرا در ایتالیا کنگره و آن هم "کنگروه بین الملل" تشکیل داده است! همین جوری لاطائلات می‌نویسد و روزنامه هم چاپ می‌کند و پولی هم، البته از بیت‌المال می‌پردازند. بعد به ما فحش می‌دهند که این جزوه کوچولوی چندصفحه‌ای را که در هفته چاپ می‌کیم، پولش از کجا می‌آید؟

در مورد محتوای این مقالات به طور کلی می‌توانیم بگویم که سه جریان در این لشکرکشی عظیم تبلیغاتی علیه حزب توده ایران شرکت دارند، یک جریان مسلماً ضدانقلاب و هدفش کاملاً مشخص است. این جریان می‌خواهد با شانناژ سیاسی، با علم کردن "خطر کبویب" و "خطر حزب توده" و این که در ایران هرکاری که می‌شود به دست حزب توده ایران است، و اصولاً حاکمیت جمهوری اسلامی به دست حزب توده ایران است، حاکمیت کشور را در میان مردم، در میان قشر متوسط و کمی مرفه "حاکمیت خطرناک کمونیستی" جلوه دهد و آن را تضعیف کند و این همان کاری است که روزنامه "شاهد" در مورد مصدق می‌کرد و بی‌گفت سرنگون باد مصدق برای این که کمونیست‌ها از او دفاع می‌کنند. هدف دیگر این است که با این حمله فوق‌العاده شدید به حزب توده ایران و وابسته کردن حاکمیت به حزب توده ایران یک موضع‌گیری ضد کمونیستی و ضد توده‌ای به حاکمیت تحمیل کند، تا این حاکمیت را برای شرکت خودش به واکنش‌های خشن و غیرمنطقی وادارد و زمینه را برای عمل گروه‌هایی که منتظر فرصتند، مهیا سازد. آن وقت در این جریان دو دسته و سه عمل می‌شوند، یک دسته تفاله‌های آمریکا که خود را جازده‌اند و بی‌سهم مانده‌اند و دسته دیگر بازی خورده‌ها یعنی افراد به خودی خود سانه و عزت‌مندی‌های انقلابی جامعه ایران که زیر تاثیر القاء ایدئولوژی دنیایی امپریالیسم قرار دارند به حزب توده ایران بیشتر برای تبرئه خود و حمله می‌کنند که آقا ما کمونیست نیستیم و با کمونیست‌ها سروکاری نداریم. چنین برخوردی گاه از خلال نوشته‌های بعضی از نویسندگان جدی، مثلاً -رحی از سرمقاله‌های

روزنامه "جمهوری اسلامی" کاملا مشهود است. علاوه بر این‌ها در این تبلیغات به نظماً گرایش دیگری هم وجود دارد، بدین معنی که بخشی از مقامات حاکمیت برای پوشاندن نارسایی‌ها و نقاط ضعفی که در کارها وجود دارد و رکودی که در تحقق برنامه‌های بنیادی حاکمیت پیدا شده است، از حمله به حزب توده ایران و از تبلیغات ضد توده‌ای و ضد کمونیستی بهره‌برداری می‌کنند.

نکته دیگری که در این زمینه مؤثر است این است که در بخشی از نیروهای حاکمیت از این که پیش بینی‌های حزب ما در تمام زمینه‌ها درست درمی‌آید و اعتبار حزب ما را بالا می‌برد، احساس ناراحتی پیدا می‌شود. جمله‌ای که از روزنامه "جمهوری اسلامی" خواندم که انتشارات حزب توده ایران "ظاهر فریبنده" دارد، مفهومی همین است. یعنی به آن ایرادی نمی‌شود گرفت، حرف‌های این حزب هم‌اکنون درست از کار درمی‌آید درست از بوته آزمایش درمی‌آید و این امر آن‌ها را ناراحت می‌کند و وامی‌دارد تا برای جلوگیری از بالا رفتن اعتبار سیاسی حزب توده ایران آن را بکوبند و زیر ضرب قرار دهند.

گرایش دیگری که ما از آغاز انقلاب با آن روبرو هستیم، گرایش انحصار طلبان و آن بخشی از حاکمیت است که اصولاً با دگراندیشان و نه تنها با دگراندیشان، بلکه با کسانی هم که از لحاظ ایدئولوژی کاملاً در مواضع اسلامی قرار دارند، ولی انتقادهایی به این یا آن سیاست، این یا آن روش دارند، نمی‌توانند برخورد منطقی داشته باشند. این بخش از حاکمیت نیز حزب توده ایران را زیر ضرب قرار می‌دهد تا از بالا رفتن اعتبار آن جلوگیری کنند. با کمال تأسف، همان‌طور که تجربه تاریخی در مورد "شاهد"، امیرانتظام، قطب‌زاده، بنی‌صدر، صباغیان و غیره نشان می‌دهد، نیروهای سالم هم در این دام خطرناک و نفاق‌افکن تضعیف کننده نیروهای انقلابی می‌افتند و با آن‌ها هم‌صدا می‌شوند.

این کنسرت ناساز درست هنگامی علیه حزب توده ایران به راه افتاده که خطر امپریالیسم آمریکا برای انقلاب از هر لحظه‌ای بیشتر شده و با کمال تأسف باید گفت که مقامات حاکمیت ایران خوب می‌دانند که این خطر الان چقدر قوی است و معذالک کوششی برای جلوگیری از این جریان گمراه کننده به کار نمی‌برند. اگر روزنامه‌های دوران اخیر را بررسی کنیم می‌بینیم گفته معروف امام درباره این که کوشش‌هایی هست تا آمریکا فراموش شود، باردیگر به شدت تکرار می‌شود. همان‌طور که گفتم ضد انقلاب در این زمینه‌ها دو هدف دارد: شانتاژ سیاسی و تلاش برای تضعیف حاکمیت جمهوری اسلامی ایران. شانتاژ سیاسی همیشه یکی از رایج‌ترین شیوه‌های

تحریک و نفاق افکنی امپریالیسم و ارتجاع بوده است. یعنی هزوقت ارتجاع و امپریالیسم جریانی را مطابق میل و نقشه خود نمید، انگ کمونیستی بر آن می‌زنند و می‌گویند این کار کمونیست‌هاست. ببینید در ایران چه چیزها را گفته‌اند کمونیستی: کوبین را گفته‌اند "کمونیستی" است. یعنی اگر گفته شود که کاری کنیم تا قند و شکر احتکار نشود و در ماه به دهقان یک کیلو قند برسد، این کار کمونیستی است. و حال آن که در هیچ کشور سوسیالیستی قند و شکر اصلاً کوپنی نیست، آزاد است توی هر معارفی هر قدر بخواهند می‌توانند قند و شکر بخرند. ولی می‌گویند "کوبین" - "کوپنیسم" است و "کوپنیسم" هم همان کمونیسم است و فقط اسمش را یک خرده عوض کرده‌اند. تقسیم زمین، تقسیم زمین مالکان غارتگر میان دهقانان بی‌زمین را که در شرع اسلام هم حکمش آمده و فقهای اسلامی در حجه اول ما، کسانی چون آیت‌اله منتظری، آیت‌اله شهید بهشتی، آیت‌اله مشکینی آن را تایید کرده‌اند، می‌گویند "کمونیستی" است. ملی شدن تجارت خارجی را می‌گویند "کمونیستی" است. حالا در دوران شاه هم که تجارت غله مثلاً دولتی بود، این "کمونیسم" بود و اگر نفت دولتی است و صادرات پنبه و قالی و چیزهای دیگر هم دست دولت افتاد، این هم می‌شود "کمونیستی". برانداختن استثمار که بالذات "کمونیسم" است. مگر از این بدتر هم می‌شود که استثمار از بین برود! عدالت و برابری در جامعه برقرار شود. این سرپایش "کمونیسم" است! این شاننازها را که می‌برند تا عده‌ای از مسلمانان بگویند اگر این‌ها همه‌اش کمونیسم است، پس ما با همه این‌ها باید مخالفت کنیم. پس مرگ بر تقسیم کوپنی حواری و مرگ بر تقسیم زمین، مرگ بر تجارت خارجی ملی و دولتی شده، مرگ بر برانداختن استثمار، مرگ بر کمونیسم. بدین طریق عده‌ای در مقابل شانناز تسلیم می‌شوند و از راه درستی که خود تشخیص داده‌اند، از ترس این که بهشان مارک کمونیستی بزنند، برمی‌گردند و می‌گویند آقا عصب کردیم. از این غلط کردن‌ها همین حالا هم در جامعه پیدا شده است. البته مسئولان در حجه اول جمهوری اسلامی به این مطلب توجه کردند. رئیس‌جمهور همین چند روز پیش در یک صحبت خیلی جالب گفت که نرمش به سازش خواهد انجامید یعنی تسلیم شدن در برابر شانناز عاقبتش عبارتست از سازش و تسلیم شدن در برابر نقشه دشمن.

شانناز دیگر آن‌ها این است که تقریباً همه رهبران مذهبی خط‌امام را می‌گویند "کمونیست" هستند. شما رادیوی بختیار و بی‌سی را که بشنوید می‌بینید که این جا اصلاً "حکومت کمونیستی" است. عدالت‌هاست در ایران "حکومت کمونیستی" برقرار شده است. در قبال این شاننازها سه برخورد

می شود کرد. یک برخورد نادرست و بسیار زیانبخش و خطرناک این است که در این چاله بیافتند. یعنی از مواضع درست عقب‌نشینی کنند. برخورد دیگر این است که در مواضع خود بایستند، ولی برای تیرئه خود بیهوده به حزب توده ایران فحاشی کنند. این برخورد هم به نظر ما به همان نتیجه خواهد انجامید. چون گام اول را که در راه تسلیم به فشار دشمن برداشتی، به سرایش افتاده‌ای و آن وقت دیگر در سراسیمگی خود رانگداشتن و بر مواضع خود استوار ماندن، سخت است. نمونه‌های آن را ما در انقلاب‌های شکست خورده مشاهده می‌کنیم. این شکست‌ها غالباً یک باره نیامده‌اند، گام به گام به سوی شکست رفته‌اند و نخستین گام‌های آن هم، اغلب همین تسلیم شدن به فشار تبلیغاتی دشمن یعنی امپریالیسم و ارتجاع بوده است. و اما برخورد سوم که برخورد درست است، داشتن شهامت انقلابی است، یعنی این که بتوانند در مواضع درست بایستند و بگویند هرکس از این مواضع دفاع می‌کند دوست من و هرکس ضد آن گام برمی‌دارد، دشمن من است و دوستان و دشمنان خود را برحسب چگونگی برخورد آن‌ها به مواضع درست انقلاب بسجند و راه خود و جبهه خود را با این ملاک مشخص کنند. این راهی است که ما از همان آغاز اوج‌گیری جنبش انقلابی کنونی ایران، از اواسط سال‌های ۵۰، از سال ۵۴ به بعد همیشه روی آن تاکید داشته و اعلام کرده‌ایم که محتوای اساسی انقلاب ایران جهت‌ضد امپریالیستی، ضد استبدادی، جهت آزادمنشانه و عدالت‌پژوهانه آن است. خط میان انقلاب و ضدانقلاب، خط میان نیروهای مسلمان و نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی نیست. مادر پنجمین گفت و گوی تلویزیونی خود با شهید بهشتی بحث بسیار با ارزشی داشتیم، آیت‌اله بهشتی به این نکته توجه کرد که خط جدایی اصلی در انقلاب ایران الان در درجه اول خط میان خود نیروهای مسلمان واقعی و آن کسانی است که ادعای مسلمانی دارند و واقعیت هم همین است. خط انقلاب در منطقه خاورمیانه، خط میان انقلاب اصیل ایران از یکسو و سادات‌ها ضیاءالحق‌ها، حسن مراکشی‌ها، حسین اردنی‌ها، قابوس عمانی و دیگر ات و آشغال‌های عمال امپریالیسم آمریکا است که همه ادعای مسلمانی می‌کنند و ادعایشان هم، مثل مفتی عربستان سعودی، خیلی بالاست یعنی همه مسلمانان انقلابی را "کافر" و "ازدین برگشته" می‌خوانند و علیه آن‌ها در تمام جهان تبلیغ می‌کنند. به این ترتیب همان‌طور که گفته شد تسلیم شانتاژ شدن، نخستین گام به سوی ورطه بسیار خطرناک و زیانبخش برای انقلاب است.

س: نظر حزب درباره صدور انقلاب ایران به این معنی که توده‌های محروم و مستضعف جهان علیه غارتگران و سلطه‌جویان تجهیز و بسیج شوند، چیست؟ آیا با وضعی که اکنون ما با آن روبرو هستیم و گام‌های موثر در جهت تامین عدالت اجتماعی به سود محرومان جامعه و مستضعفان ایران تقریباً برداشته نمی‌شود، انقلاب ایران می‌تواند تاثیر تجهیزکننده روی محرومان کشورهای نظیر ما داشته باشد؟

ج: این سؤال بسیار مهم در ارتباط قرار می‌گیرد با یکی از مهم‌ترین شعارهای جمهوری اسلامی ایران. واقعیت این است که انقلاب با پیروزی خود جمهوری اسلامی ایران را به جای رژیم استبداد شاهی وابسته به امپریالیسم برقرار کرد. این انقلاب سه بعد اساسی داشت: بعد ضد-امپریالیستی که با کلمه استقلال بیان می‌شود، بعد ضد استبدادی که با شعار آزادی برای توده‌های محروم بیان می‌شود و بعد مردمی یعنی تامین عدالت اجتماعی به سود مستضعفان و محرومان. این واقعیتی است. و این هم واقعیت است که انقلاب ایران در مجموع خودش تاکنون در تجهیز مبارزات ضد امپریالیستی به ویژه ضد آمریکایی در یک سلسله از کشورهای منطقه تاثیر فراوان داشته است و این تاثیر را ما حتی در کشورهای خیلی دورتر از منطقه یعنی در آفریقا و آمریکای لاتین هم می‌بینیم. این تاثیر تجهیزکننده علیه امپریالیسم به سود جنبش‌های مردمی، ضد امپریالیستی استقلال طلبانه، آزادیبخش، عدالت‌پژوهانه به وسیله کدام یک از ابعاد انقلاب ایران اعمال می‌شود؟ چون تاثیر ابعاد گوناگون انقلاب ایران در خارج برابر نیستند. این تاثیر در بعد ضد امپریالیستی‌اش عظیم و چشم‌گیر بوده و در طول این سه سال همیشه راه تکامل طی کرده و الان می‌توان گفت به اوج خود رسیده و با مبارزات بسیار درخشان به رهبری امام خمینی توانسته است جناح‌های سازشکار و تسلیم‌طلب را در رهبری جمهوری اسلامی ایران افشاکند، منزوی کند، رسوا کند، کنار بزند و به کلی از جنبه نیروهای انقلابی بیرون براند و مواضع ضد امپریالیستی و به ویژه ضد آمریکایی و ضد صهیونیستی را هر روز مستحکم‌تر کند. این مطلب آنقدر در جهان روشن است که نیازی به تفسیر ندارد. امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و همه مرتجعین منطقه از ترکیه تا پاکستان گرفته تا مصر و اسرائیل و غیره با کینه‌ای حیوانی برای سرکوب

انقلاب ایران در تلاشند و علتش هم همین ماهیت ضدامپریالیستی نیرومند انقلاب ایران است.

دربارهٔ بعد ضدسلطنتی، ضداستبدادی هم، انقلاب ایران موفقیت بزرگی داشته و توانسته است خاندان شصت‌سالهٔ زالوهای خونخوار پهلوی را منقرض کند و به دارودستهٔ آنها در دستگاه دولت، ارتش و اقتصاد ضربهٔ بسیار سنگینی وارد کند، اگرچه هنوز نتوانسته است پایگاه اصلی اقتصادی اجتماعی آنها را که از لحاظ شکل استبداد سلطنتی بود، به کلی براندازد یعنی بزرگ مالکی و کلان‌سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را از میان ببرد.

و اما در مورد تامین آزادی‌های اساسی برای توده‌های مردم، باید گفت که در این زمینه کمبودهای جدی وجود دارد و بسیاری از آن آزادی‌هایی که انقلاب ایران به رهبری امام خمینی در دوران تدارک انقلاب و آغاز انقلاب وعده داده بود، به علل گوناگون هنوز به تحقق نپیوسته و محدودیت‌های جدی در آن وجود دارد و این نه به سود جذب نیروها و اتحاد آنها برای نگاهداری دستاوردهای انقلاب است و نه به سود معرفی انقلاب در سایر کشورها و در میان خلق‌های محروم جهان، زیرا خلق‌های محروم باید از انقلاب ایران این نتیجه را بگیرند که محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی که آن‌ها در جوامع خود در زمینهٔ آزادی دارند، در این کشور انقلابی، در جمهوری اسلامی ایران، وجود ندارد. وقتی آن‌ها به این نتیجه برسند، کشتش انقلاب ایران برایشان زیادتر می‌شود، ولی اگر ببینند که انقلاب ایران در این زمینه هنوز کاری انجام نداده، اگر ببینند که انقلاب ایران نتوانسته است امکان یک زندگی واقعا آزاد و بی‌تپش قلب را برای توده‌های علاقمند به انقلاب فراهم سازد و به آن‌چه که رئیس‌جمهور در اولین پیام خود به مردم ایران اعلام کرد و گفت هر فرد ایرانی با هرگونه طرز تفکر، چنانچه توطئه نکند می‌تواند آزاد و بدون دغدغه در کشور زندگی و فعالیت کند و نظریاتش را بیان دارد، اگر این هدف‌ها تحقق نپذیرد، آن وقت کشتش انقلاب ایران ضعیف می‌شود و چه‌بسا از بین می‌رود. حال می‌رسیم به عدالت اجتماعی. در این زمینه البته نمی‌شود گفت که هیچ گامی برداشته نشده است. به نظر ما برای تامین عدالت اجتماعی گام‌هایی برداشته شده است. همین که عدالت اجتماعی در قانون اساسی به صورت یک اصل تثبیت شده و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در مجموع، تامین عدالت اجتماعی را یکی از مواد مهم برنامهٔ خود قرار داده و می‌گوید می‌خواهد نظریات امام را در زمینهٔ تامین عدالت اجتماعی پیاده کند، به خودی خود گام بسیار بزرگی است. البته اقداماتی هم به صورت

مصادرهٔ اموال شاه و گروه بزرگی از غارتگران وابسته به رژیم شاه انجام گرفته است، گوا این که در این زمینه صحبت‌هایی هم هست، بدین معنی که از این مصادره‌ها تقریباً چیزی به دست دولت نرسیده، زیرا این عناصر بیش از اموال مصادره شده خود از بانک‌ها وام گرفته و به صورت ارز از کشور خارج کرده بودند. ولی در هر صورت این گامی است با اهمیت. با این گام بخش قابل توجهی از صنایع ایران در اختیار دولت قرار گرفته و اگر دولت بتواند این صنایع را به کار اندازد، پیشرفت محسوسی در راه تدارک زمینه تحقق عدالت اجتماعی بدست خواهد آمد.

البته اکنون ثروتمندان غارتگر، سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم یعنی بازمانده‌های همان پایگاه اجتماعی رژیم سرنگون شده بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران در مقابل هرگونه تغییر بنیادی در نظام اقتصادی مربوط به جامعهٔ پیشین مقاومت سرسختانه‌ای نشان می‌دهند و با استفاده از مواضع مهمی که هنوز در مجموعهٔ اقتصاد کشور دارند و با نفوذ قابل توجهی که توسط بخشی از کارمندان لیبرال در دستگاه حکومتی به دست آورده‌اند تمام نیروی خود را برای جلوگیری از اجرای برنامه‌های بنیادی به سود محرومان جامعه به کار می‌برند. همین مقاومت سرسختانه و لجوجانه است که اکنون می‌توان گفت یک نوع گرایش محافظه‌کارانه را در مقامات حاکمیت جمهوری اسلامی موجب شده است. این گرایش دارد قوت می‌گیرد و در نتیجه آن کندی و رکودی در بسیاری از عرصه‌ها دیده می‌شود و چنین احساسی پدید می‌آید که حتی بخشی از نیروهای خط امام هم در شرایط کنونی در امکان عملی بودن اصلاحات بنیادی دچار تردید شده‌اند و این خطر بسیار بزرگی است. در انجام این اصلاحات مسلماً به اعتبار جمهوری اسلامی ایران، به پیشرفت آتی انقلاب و به دستاوردهای انقلاب زیان جدی خواهد زد. متأسفانه چنین گرایشی وجود دارد و من فقط به گفتهٔ یکی از نمایندگان مجلس استناد می‌کنم که بسیار پرمعناست. حجت الاسلام موسوی تبریزی در جلسهٔ ۲ مهر سال ۱۳۶۰ گفت:

"من خطاب می‌کنم که شورای نگهبان بیاید و واقعیت‌های جامعهٔ ما را واقعا توجه داشته باشد. یکی از مسائل و واقعیت‌های جامعهٔ ما مسئلهٔ زمین است، اراضی شهری و اراضی مزروعی خارج از شهر. شما می‌گویید راه حلی که مجلس داده و خواهد داد یا دیگران، راه حل اسلامی نیست؟ شما بیاید راه حل اسلامی را به مجلس بدهید، ما آن را تصویب کنیم. منتظر این نتایج که مجلس کاری بکند و شما آن را رد کنید. این واقعیت جامعهٔ ماست

باید حل بشود و اگر حل نشود از شورای نگهبان خواهیم دید و خواهند دید."

این سخنان نشانگر همان نگرانی بزرگی است که فقید شهید رجایی در آخرین روزهای حیاتش در مورد یک سلسله از مسائل مهم انقلاب ابراز می کرد. این مسائل اگر حل نشود انقلاب در خطر خواهد بود. این مطلب بارها از طرف برجسته ترین نمایندگان خط امام با تمام صراحت بیان شده است.

نبرد میان این گرایش و گرایش های واقع بینانه ای که این جریان را خطری برای انقلاب می دانند، نبردی است که سرنوشت انقلاب به چگونگی فرجام آن مربوط می شود.

رہ آورد سه ساله انقلاب را در زمینه تامین عدالت اجتماعی باید در محتوای سخنان مشهور شهید رجایی که در ۲۳ شهریور سال ۱۳۶۵ در روزنامه "جمهوری اسلامی" درج شد، جستجو کرد. او ضمن سخنرانی خود در یکی از مساجد خطاب به شنوندگانش گفت:

"شاهم باید فریاد بزنید: رجایی! مستضعفان هیچ چیز گیرشان نیامده! ما نگران آن بخش عظیم از اسلام هستیم که باید پیاده شود، ما نگران آن هستیم که نتوانستیم مستضعفان ایران را بهشان برسیم!"

این واقعیتی است که نمی شود آن را نادیده گرفت. هم این واقعیت که مستضعفان هنوز چیز محسوسی بدستان نرسیده وهم نگرانی شهید رجایی که نشانگر دشواری هایی است که در راه بخشی از آماج های انقلاب و از آن جمله در راه تحقق عدالت اجتماعی وجود دارد.

البته همه دشواری هایی که در زندگی مردم وجود دارد، محصول این نیست که حاکمیت انقلابی نتوانسته و یا نخواسته است اقداماتی انجام بدهد. مقداری از این دشواری ها مسلماً ناشی از عوامل عینی مربوط به دوران پس از پیروزی انقلاب است، ناشی از ارشیه شوم رژیم غارتگر وابسته آریامهری است. نظام گذشته به وسیله انقلاب دچار تخریب جدی شده و این تخریب مسلماً برای دوران معینی تا بازسازی و نوسازی لازم انجام گیرد، نتایج منفی خواهد داشت. فشار سنگین امپریالیسم ادامه دارد. فشار اقتصادی و جنگ تحمیلی از طرف امپریالیسم ادامه دارد. این جنگ و این فشارها مطابق آماری که در روزنامه ها خواندم در حدود صد میلیارد دلار تاکنون به ما صدمه زده است و این برای بنیه ضعیف مالی و اقتصادی ما بسیار سنگین است. صد میلیارد دلار یعنی تقریباً درآمد پنج سال نفت در بهترین سال های آن. عملیات

تخریبی دشمنان انقلاب، خرابکاری‌های ستون پنجم، مائوئیست‌ها و لیبرال‌ها در دستگاه دولتی، در دستگاه اقتصادی و فنی کشور، خرابکاری‌های سرمایه‌داران و بزرگ مالکان، گران فروشی و احتکار و غیره نیز در نتیجه پیروزی انقلاب به ما تحمیل می‌شود. همه این‌ها را می‌شود جزو دشواری‌های عینی دانست. ولی این به آن معنی نیست که ما فقط این‌جانب میدان را ببینیم و از نظر دورکنیم که علی‌رغم تمام این‌ها دشواری‌ها امکان‌های قابل توجهی وجود داشته که مسافه از آن‌ها بهره‌گیری نشده و در نتیجه آن سنگینی دشواری‌ها بر روی مردم ایران بیشتر شده است. وجود یک واقعیت اساسی را در حتم انقلابی ما هیچ کس نمی‌تواند منکر شود و آن این است که ضدت محروم جامعه در عرض این سه سال حداعلای ایثار و از خودگذشتگی حاسی و مالی، حداعلای حوصله و شکبایی را از خود نشان داده‌اند. بر دیگر احتیاجی به گفتار ما ندارد. امام خمینی بارها این مطلب را در رهموده‌های خودشان به مقامات کشور با نهایت صراحت خاطر نشان کرد، و گفته‌اند که مردم وظیفه خودشان را انجام داده‌اند و حالا نوبت عدت است که برای این مردم، برای این پابرنه‌ها، برای این زاغمنشینان و کوح ششینان کاری انجام دهید. ولی یک واقعیت دیگر هم این است که در این سه سال طبقات غارتگر تقریباً بدون کوچک‌ترین مانع با سی شرمی بی‌سابقه‌ای به مکیدن خون مردم مشغول بوده‌اند. در یکی از گفت‌وگوهای صبح رادیو که در آن پیام‌هایی از جبهه پخش می‌شد، یکی از مبارزان جبهه گفت:

"آمریکا و صدام در این جا خون ما را می‌مکند، سرمایه‌داران و ملاکان در شهر و ده خون خاوده ما را می‌مکند. جلوی این‌ها را بگیرید."

این پیام - پیام یک نفر نبود. این پیام میلیون‌ها محروم جامعه ماست که جان خود را در جبهه برای دفاع از انقلاب شرم می‌کنند. اگر این وضع ادامه پیدا کند، یعنی نبرد میان دو گرایش عسی، نبرد میان گرایش ارتجاعی و گرایش انقلابی هرچه زودتر به پیروزی گرایش انقلابی تمام نشود، پی‌آمدهای خطرناک خواهد داشت. گرایش ارتجاعی گرایش است به سوی تثبیت نظام سرمایه‌داری بر اساس یک سلسله اصلاحات ظاهری و سطحی. گرایش انقلابی گرایش است برای - گرونی‌های بنیادی در چارچوب قانون اساسی به سود محرومان و به ریب غارتگران. اگر نبرد میان این دو گرایش در فاصله کوتاهی به سود گرایش انقلابی پایان نیابد و دگرگونی‌های بنیادی به طور جدی آغاز نشود، انقلاب ایران اعتبار داخلی و جهانی خود را به میزان زیادی از دست خواهد داد.

تأثیر تجهیزکننده انقلاب که از پیروزی‌های چشم‌گیر آن در زمینه سمت‌گیری ضدامپریالیستی ناشی می‌شود، هنوز هم بسیار نیرومند است، ولی اگر گرایش ارتجاعی بتواند در گونی‌های اجتماعی بنیادی را ترمز کند، تأثیر تجهیزکننده انقلاب رفته رفته خاموش خواهد شد و باریگر سرمایه‌داری خالص و پوست‌کنده در کپسول‌های شیرین بر حامه چیره خواهد شد. از این اصطلاحات در دوران شاه هم به کار می‌رفت که اقتصاد کشور مانده سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی، بلکه ما اقتصاد "تعاونی" داریم. از این قبیل کلمات همه جورش را می‌شود به کار برد، ولی اگر ریشه و محتوا نداشته باشد، سرمایه‌داری خالص و پوست‌کنده از کار در می‌آید و استیلا کامل سرمایه‌داری راه را برای بازگشت وابستگی به امپریالیسم هموار خواهد کرد.

نقاط ضعف در نهضت سوادآموزی

س: بار دوم است که برای ریشه‌کن کردن بیسوادی در جامعه دست به‌کار می‌شوند. تلاش‌های دوران گذشته در نتیجه ضعف‌هایی که در رهبری و در سازماندهی پیکار با بیسوادی وجود داشت، با ناکامی روبرو شد آیا شما فکرنمی‌کنید که این بار هم این تلاش با ناکامی روبرو شود؟

ج: این نگرانی به نظر ما هم، پایه منطقی دارد. همان‌طور که می‌دانیم تقریباً دو سال پیش از پی رهنمود تاریخی امام درباره لزوم پیکار همه‌جانبه با بیسوادی جریانی آغاز شد، ولی این جریان متأسفانه، خیلی زود با ناکامی روبرو شد و علت ناکامی هم عمل دشمنان دانا و دوستان نادان بود. من این عبارت دشمنان دانا و دوستان نادان را از صحبت رئیس مجلس، حجت‌الاسلام رفسنجانی در یکی از خطبه‌های روز جمعه گرفته‌ام که به ویژه از دوستان نادان که با ناداسی‌های خود صدمات بزرگی به پیشرفت امر انقلاب می‌زنند، سخت ناله داشت.

من در یکی از گفتارهای رادیو درباره مبارزه با بیسوادی مطلبی شنیدم که جلب توجهم را کرد و حالا می‌خواهم در این باره چند کلمه‌ای صحبت کنم. این گفتار روز پنجشنبه هفته گذشته ساعت ۷/۴۵ بعد از ظهر پخش شد. مصاحبه‌ای بود با آقای مهاجری نماینده وزارت آموزش و پرورش در نهضت سوادآموزی. در این مصاحبه به یک مطلب کاملاً درست اشاره شده، ولی علتش به نظر ما ناکافی بیان شده بود. بحث بر سر علت

شکست مرحله اول بود. آقای مهاجری علت ناکامی مرحله اول را نداشتن سازمان توضیح داد، ولی ضمن آن واقعتی را گفت که دردناک بود. او گفت پس از اعلام مبارزها بیسوادی تعداد بسیاری داوطلب آموختن شدند و تعداد بسیار زیادی هم خود را برای آموزش دادن معرفی کردند. یعنی هم بیسوادانی که میخواستند سواد یاد بگیرند با شور و شوق آمدند و هم باسوادهایی که میخواستند یاد بدهند. ما خودمان شاهد این هستیم که رفقای توده‌ای ما با چه شور و توفی به مراکز نهضت سوادآموزی مراجعه کردند و با چه برخورد خشنی برخورد کردند. کلاس‌ها را تعطیل کردند، حتی کلاس‌هایی را که در جنوب شهر گاه در کوجه‌ها تشکیل می‌شد، با خشونت و توهین تعطیل کردند. این که گفتند علت ناکامی نداشتن سازمان بود، به عقیده ما به کلی نادرست است. کافی بود این‌ها از تمام نیروهایی که شرکت می‌کردند دعوت کنند تا کار سازماندهی را خودشان به عهده بگیرند و این نهضت را به یک نهضت فراگیر مردمی تبدیل کنند. ولی به نظر ما از یک سو دست‌های آنگاه در تسمان دانا و از سوی دیگر دست‌های ناآگاه دوستان نادان، مانع بیشتر این مبارزه شدند.

حالا نبرد تازه‌ای آغاز شده است و من هم حور در نگرانی سؤال کننده امروز کاملاً سهیم می‌بینم. ما نگران هستیم که یار دیگر همان دست‌ها، با همان شیوه‌ها مانع از پیشرفت این کار نباشد و این نگرانی را از جمله خود آقای مهاجری که نماینده وزارت آموزش و پرورش در نهضت سوادآموزی است، ایجاد می‌کند. نماینده آموزش و پرورش آقای مهاجری سؤال می‌کند که شما چه کمک‌هایی از ارگان‌های دولتی و سایر نهادها انتظار دارید؟ ایشان در جواب پیشنهاد می‌کنند که به کارگران کارخانه‌ها یکسال فرصت داده شود و اعلام شود که اگر آن‌ها صرف این یک سال سواد یاد نگرفتند از کارخانه اخراج خواهند شد. همین عوالم به دهقانان دهات اعلام شود که اگر ظرف یک سال سواد یاد نگرفتند وام و کود و کمک‌های دیگر به آن‌ها داده نخواهد شد. در آخر صحبت هم اظهار امیدواری کرد که وزارت کار برای پیاده کردن شرکت‌ها و وزارت کشاورزی برای پیاده کردن شرط دوم، همه امکانات خود را مقرر اندازد. گفت این ره که تو می‌روی به بیسوادستان است این بیسوادان بیسوادها توده‌های زحمتکش بیسواد که تعدادشان به ۱۶ میلیون می‌رسد، به تنهایی سواد نمی‌رسند، بلکه از نان هم محروم می‌شوند. رفقا! بیسواد بیسواد را این روزها مسئول نهضت سوادآموزی یعنی آقای وزیر ارشاد اسلامی اعلام کرد. برای سی تا سی و پنج درصد کودکان شش تا یازده ساله امکان

تحصیل اصلا فراهم نیست و آن وقت ما بیاییم میلیون‌ها زحمتکش بی سواد شهر و ده را تهدید کنیم که اگر در ظرف یک سال سواد یاد نگرفتید از کار اخراجتان می‌کنیم. این یعنی قانون اساسی رایباندازیم زیرا. کجای قانون اساسی نوشته شده است که کار باید فقط به کسانی داده شود که سواد دارند؟ وام کشاورزی و کودباید فقط به دهقان باسواد داده شود؟ در دوران شاه سابق گفتند که در انتخابات تط باسوادها حق انتخاب داشته باشند و بی سوادها را از این حق محروم کردند، حالامانی سوادان را از حق زندگی کردن هم محروم کنیم؟ البته چنین نظریاتی در مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی حتما نمی‌تواند ریشه پیدا کند، در این تردید نیست، ولی این که در مرکز چنین نهضت مهمی چنین افکاری را بخواهند راهنمای عمل قرار دهند، مایه نگرانی شدید است. امیدواریم که این یک مشت نمونه خروار نباشد و فقط یک استثناء باشد و امیدواریم که همین دوست هم به این جهت مسئله توجه کند که سوادآموختن فقط با تشویق و تفهیم امکان‌پذیر است. یعنی برعکس، باید به کارگران گفت که اگر شما سواد یاد گرفتید، فلان امتیاز را خواهید داشت، به دهقانان گفته شود که اگر شما سواد یاد گرفتید، از این امتیاز بهره‌مند خواهید شد. این است راه آماده کردن توده‌های محرومی که برای سوادآموزی باید زحمت بکشند و اضافه کار کنند. کارگری که باید ۸ ساعت کار کند و بعد برود سوادآموزی و چند ساعت هم توی راه باشد، باید وقت این کار را داشته باشد، او را باید تشویق کرد، نه این که بگوییم اگر سر سال سواد یاد نگرفتی از کارخانه بیرون می‌کنیم.

امیدواریم مقامات حاکمیت جمهوری اسلامی به مجموع این نکات توجه کنند و ترتیبی بدهند که برخلاف دفعه اول که برخی‌ها روی قشری‌گری و انحصارطلبی و برخی‌ها هم به احتمال زیاد به قصد خرابکاری مانع شدند که نیروهای زیادی تمام امکانات و شور میهن‌پرستانه خود را در اختیار مبارزه برای سوادآموزی بگذارند، این بار بیکار سوادآموزی به بیکار گسترده و فراگیر خلق تبدیل شود. هم از لحاظ کسانی که آماده آموزش دادن هستند و هم از لحاظ تجهیز میلیون‌ها بیسواد علامد به سوادآموزی. در گفتارهای صبح رادیو گاه با افراد ساده مردم بیسواد، از زن و مرد، صحبت می‌شود و وقتی انسان می‌شنود که آن‌ها یا چه شور و علاقه‌ای حاضرند در این راه گام بردارند، واقعا متاثر می‌شود که چرا کار جدی انجام نمی‌گیرد. متأسفانه دوستان نادان و دشمنان دانا یک بار توانستند این بیکار را با ناکامی روبرو کنند. اکنون بر حاکمیت جمهوری اسلامی است که نگذارد بار دوم هم همین تجربه تلخ تکرار شود. کشورهای انقلاب کرده،

به ویژه کشورهایی که انقلاب آن‌ها عمیقاً مردمی بوده است. مانند کوبا، ویتنام یا دزشتت سال پیش اتحاد شوروی که بیش از هفتاد درصد مردمش بیسواد بودند، تجارب گرانبهایی در زمینه سوادآموزی دارند که می‌تواند به پیشبرد پیکار سوادآموزی در کشوری که شاید بیش از هفتاد درصد مردمش هنوز بی‌سواد باشند، کمک کند.

تلاش برای بیرون کشیدن آمریکا از زیرضربه

س: آیا احساس نمی‌کنید که تلاش سازمان یافته‌ای برای بیرون کشیدن امپریالیسم آمریکا از زیرضربه در کار است؟ چه نیروهایی در این کار دست دارند؟

ج: به نظر ما این سؤال به جایی است. از مدتی به این طرف کاملاً محسوس است که دست‌های معینی - نه تنها در روزه‌های کثیرالانتشار، بلکه در بسیاری از گفتارهای رادیو-تلویزیون و بخصوص رادیو، در مجامع و حتی در نمازهای جمعه، در اجتماعات مختلف، در ادارات، در مدارس، مساجد، در این جهت تلاش می‌کنند. این کار از سوی جریان مشخصی با نقشه تنظیم شده در سراسر کشور انجام می‌گیرد تا آمریکا از زیرضربه اصلی انقلاب ایران خارج شود. سرمقاله "صبح آزادگان" روز یکشنبه ۱۳ دی نشان دهنده همین نگرانی است. تیتر سرمقاله عبارتست از "مرگ بر آمریکا را پی‌گیریم" و ضمن مقاله رسماً گفته شده است که در بعضی از جلسات و اجتماعات توصیه شده است که مرگ بر آمریکا گفته نشود و یا این که شعار الله‌اکبر تنها با مرگ بر ضد ولایت فقیه پاپ داده شود. در بسیاری از مدارس شعار مرگ بر شوروی، مرگ بر توده‌ای، مرگ بر فدایی، جای مرگ بر آمریکا را گرفته، و گفته شده است که از مراکزی به گروه‌های معینی دستور داده می‌شود که این شعارها را بدهند. به همین ترتیب است در بسیاری از جلسات عمومی که تشکیل می‌شود. در موضوعات پرتیراژ هفتام‌های اخیر به طور محسوس آمریکا کم‌تر مطرح می‌شود و استفاده از جریان لهستان و افغانستان می‌کوشند آمریکا را یواشکی و بدون این که زیاد حس شود به سوی یک نوع فراموشی سوق دهند. سخنرانی جناب صباغیان بساز و بفروش در مجلس هم، همین سمت را داشت. در آغاز دوسه کلمه بی‌رنگ و بو علیه آمریکا گفت برای این که بعد نه دقیقه از ده دقیقه وقت خود را فقط در جهت معینی برای به فراموشی کشاندن آمریکا صحت کند.

به نظر ما اکنون این چهارمین موج فراموش کردن یا به قول امام خمینی منسی کردن آمریکا است. موج اولش در زمان دولت موقت بود. امیرانظام و یزدی و ایزدی و امثال آنها تمام تلاششان این بود که آمریکا را به عنوان دوست ملت ایران معرفی کنند که گویا انقلاب ایران را به رسمیت شناخته و به اشتباهات خودش پی برده، قطب‌زاده هم که رادیو و تلویزیون را در اختیار این گرایش گذاشته بود و حرفش این بود که باید با آمریکا بسازیم، زیرا خطر عمده خطر شوروی است خطر کمونیسم است. این موج با اشغال سفارت آمریکا و بیرون کشاندن جنایات آمریکا در دوران پیش و بعد از انقلاب و افشای خیانت امثال امیرانظام و لیبرال‌ها برای مدتی کوتاه قطع شد. ولی با روی کار آمدن بنی‌صدر و قطب‌زاده موج دوم شروع شد. یادمان هست که تمام تلاش قطب‌زاده این بود که به پیروی از رهنمودهای آن "نامه کارتر" که به احتمال زیاد توسط خودش نوشته شده بود، سیاست خارجی ایران را به سوی "اتحاد علیه بی‌دین‌ها"، به سوی همکاری با پاکستان ضیاءالحق، با ترکیه، با چین و آمریکا سوق دهد.

با تشکیل مجلس و شکست ائتلاف بنی‌صدر - قطب‌زاده و تشکیل دولت شهید رجایی موج دوم تا حدودی فروکش کرد. ولی در دوران قدرت دوگانه که بنی‌صدر در ریاست جمهوری و شهید رجایی نخست‌وزیر بود، روزنامه "انقلاب اسلامی"، "میزان"، خود بنی‌صدر و همکارانش یعنی مائوئیست‌ها، "رنجبران" و "جبهه ملی"، همه این‌ها از خارج با لیبرال‌های آن دولت موقت همه در همین جهت عمل می‌کردند و موج سوم را برپا کردند. در همین دوران بود که بنی‌صدر و همکارانش سیمای کریه خود را آشکار کردند و با تمام قوا کوشیدند همه‌جا با مطرح کردن شوروی آمریکا را به فراموشی بسپارند و از زیر ضربه اصلی خارج کنند. یادمان هست که در برخی اجتماعات به جای الله اکبر سوت می‌زدند و دست می‌زدند تا مرگ بر آمریکا گفته نشود.

ما با کمال نگرانی با این نوشته "سرمقاله" روزنامه "صبح آزادگان" موافقم که اکنون هم باردیگر چنین جریانی زیرپوشش دفاع از اسلام و حتی در جاهایی زیر پوشش دفاع از خط امام می‌کوشد تا با مطرح کردن مسائل به کلی فرعی، مسئله مرگ بر آمریکا را به فراموشی بسپارد و یا به مسئله غیر عمده تبدیل کند. در این موج چهارم به خصوص افغانستان، لهستان، "خطر حزب توده" را پوشش قرار داده‌اند تا آمریکا مطرح نشود و برای پیدا کردن آمریکا در روزنامه‌ها باید با درمین گشت. مثلاً روزنامه "گیهان" ۸ دی ماه را بردارید و به مهم‌ترین صفحه آن که به اخبار سیاسی اختصاص دارد توجه کنید: در نیمه پایین صفحه، دو تیتردرشت

را کنار هم می‌بینیم: در تیتتر دست راست می‌خوانیم:

"معدنچیان لهستان به اعتصاب خود پایان دادند. مقاومت معدنچیان اعتصابی در معدن پیاست واقع در استان کاتوویتس دیروز پایان یافت و معدنچیان پس از پانزده روز در اعماق زمین بسربردن به تدریج قدم‌رئان از معدن خارج شدند. رادیوی ورشو گزارش داد که راندمان کاری در اکثر مجتمع‌های کشتیرانی- یعنی در گدانسک و معادن از سر گرفته شده و معدنچیان پیاست از فردا کار خود را از سر خواهند گرفت"

شما اول تعجب می‌کنید که چه طور شده "کیهان" اصلاً چنین خبری داده، ولی بلافاصله همان جا تیتتر درشت‌دوم را می‌خوانید که چنین است: "حکومت نظامی لهستان یک افسر ارتش را اعدام کرد". و سپس در متن آمده است:

"از سوی دیگر به گزارش "یونایتد پرس" اعتصاب بیش از هزاران کارگر معدن در منطقه کاتوینس همچنان ادامه دارد (همان اعتصابی که در خبر اول گفته بود که دیروز پایان یافت!). ناظران گفته‌اند که مقاومت کارگران در برابر حکومت نظامی در در منطقه صععی اصلی لهستان یعنی بندر گدانسک و معادن جنوب متمرکز شده است. ادامه این اعتصابات در نقاط حساس، اقتصاد لهستان را با ورشکستگی کامل اقتصادی مواجه خواهد کرد."

و هفت هشت دروغ عجیب و غریب دیگر.

حال اگر این دوتا خبر را یک نفر کنار هم گذاشته‌اشد، واقعا باید او را به پزشک نشان داد. چون آدم سالم نمی‌تواند در روزنامه کثیرالانتشار "کیهان"، در روزنامه‌ای که مدعی است نباید تابع امپریالیسم خبری بود و باید حقایق را به مردم گفت، این دو خبر را کنار هم بگذارد. راستی هم تعجب‌آور است که روزنامه "کیهان" چنین مسئولیت مهمی را به چنین شخص بیماری بسپارد. ولی فرض این است که این‌ها دوتا آدم هستند، یکی واقعیات را می‌بیند و خبر درست را برمی‌گزیند و یکی هم ماموریتش این است که ساخته‌های "یونایتد پرس" را حتماً توی روزنامه "کیهان" چاپ بزند. منتها به علت دستپاچگی توجه نکرده که رفیق خودش خبر دیگر را کنار آن گذاشته است. اگر این روزنامه جدی بود، روز بعدش می‌بایست از خودش انتقاد می‌کرد که چنان خبرمسخره‌ای را در کنار یک خبر واقعی به چاپ رسانده است. ولی ظاهراً مثل این است که جسی شیوه‌هایی هنوز

در جامعه ما زمینه ندارد.

به این ترتیب ما فکر می‌کنیم که این نگرانی که ابراز شده، نگرانی به جایی است. کسانی نظیر یزدی‌ها که زمان طولانی بر روزنامه‌های "اطلاعات" و "کیهان" حاکم بودند و حالا معلوم شده است که چه سیاستی را دنبال می‌کردند، کشمیری‌های مطبوعاتی را در این دستگاه‌ها وارد کرده‌اند و با امکانات خودشان هنوز هم می‌توانند وارد کنند. آن‌ها آگاهانه و طبق نقشه به اتفاق همکاران خود در ارگان‌های مختلف، موج چهارم منسی کردن آمریکا را به پاداشته‌اند و درست به همین علت است که به ویژه در همین دوران از مسئله لهستان، افغانستان و "خطر حزب توده" ایران بهره‌گیری می‌کنند.

در این جا باردیگر می‌خواهم سخنانی را که امام خمینی روز ۱۱ تیرماه ۱۳۶۰ پس از برکناری بنی‌صدر بیان کردند، تکرار کنم. ایشان فرمودند:

"روز شهادت امام مظلوم پای نطق یک نفر آدمی... کف می‌زنند و سوت می‌کشند و آمریکا را از یاد می‌برند. خط این بود که یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی شود. یک دسته الله اکبر را کنار می‌گذاشتند و سوت می‌زدند و کف می‌زدند آن‌هم در روز عاشورا. خط این بود که این قضیه مرگ بر آمریکا منسی شود."

این خط هنوز در زیر پوشش‌های تازه‌ای ادامه دارد و امیدواریم که رهبران سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن نتایج بسیار زیان‌بخشی که این گونه تحریکات و این گونه اعمال سازمان یافته دشمنان انقلاب برای انقلاب دربردارد، چاره‌ای بیاندیشند و شرایطی فراهم کنند تا مردم ایران بتوانند از اخبار و اطلاعات واقعی جهان و ایران مطلع گردند و این گونه اخبار ساختگی و سراپا تحریف شده به آن‌ها تحویل نشود. ما نمی‌توانیم فقط آن‌چه را که امپریالیسم خبری درباره ایران می‌سازد، رد کنیم و آن‌چه را که در مورد سایر جنبش‌های ضد امپریالیستی پخش می‌کند، عیناً منتقل کنیم. نمی‌شود علیه امپریالیسم آمریکا مبارزه کرد و در عین حال برای سیاست آن در سایر نقاط جهان بلندگوی مطیع بود. این‌ها با هم همساز نیستند و یکی دیگری را نفی می‌کند. کمک به پخش دروغ‌های امپریالیسم خبری کمک به امپریالیسم آمریکاست و منسی‌تواند برای مبارزه بزرگ ضد آمریکایی تاثیر زیان‌بخش نداشته باشد.

سرنوشت امپریالیسم جهانی در دهه هشتاد...

س: به نظر شما در اولین سال دهه هشتاد یعنی سال ۱۹۸۱ مسیحی چه تحول چشم‌گیری در جهان قابل توجه بود؟ آیا مبارزه جبهه جهانی ضد امپریالیستی علیه امپریالیسم در این سال پیشرفت داشته یا مبارزه امپریالیسم جهانی؟

ج: جواب این سؤال را نمی‌شود به طور قاطعی داد. در سال ۱۹۸۱ که نخستین سال حکومت ریگان رئیس جمهور جدید آمریکا - نماینده دستگاه عظیم نظامی - صنعتی آمریکا بود، امپریالیسم جهانی به تهاجم کم سابقه‌ای دست زد که هدفش ترمز کردن گرایش تاریخی سال‌های هفتاد یعنی گرایش در جهت واپس راندن امپریالیسم و تحکیم مواضع جبهه جهانی ضد امپریالیستی بود. امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، در این سال تهاجم گسترده‌ای را در تمام جبهه‌ها آغاز کرد تا در درجه اول جلوی پیشرفت نیروهای ضد امپریالیستی را بگیرد و سپس اگر بتواند حتی بعضی از مواضع از دست رفته را دوباره به دست بیاورد. گوشه‌ای از این تهاجم را ما خودمان در کشورمان با گوشت و پوست احساس کردیم. این تهاجم کمی قبل از آغاز سال ۱۹۸۱ به صورت تحریک تجاوز صدام علیه جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت و با توطئه بنی صدر و لیبرال‌ها به کمک مجاهدین و ستون پنجم‌های دیگر آمریکا برای براندازی و مسخ انقلاب ایران، فشار اقتصادی امپریالیسم جهانی به انقلاب ایران به مراتب شدیدتر شد.

در سایر نقاط جهان هم امپریالیسم آمریکا همه‌جا تهاجم خود را شدت داد و در بعضی نقاط به تهاجم مستقیم دست زد، مثل تجاوز آفریقای جنوبی به آنگولا، ادامه تجاوز اسرائیل به لبنان و سوریه که آخرین مرحله‌اش تصمیم مجلس اسرائیل برای ملحق کردن بلندی‌های جولان به خاک اسرائیل بود. امپریالیسم جهانی حتی در کشور سوسیالیستی لهستان نیز با استفاده از شرایط معینی که اشتباهات رهبری سابق حزب هم مسلما در آن دخالت جدی داشت، موفق شد یک جریان تحریک‌آمیز را تقویت کند و تا سرحد خطرناک جنگ داخلی در آن کشور پیش برود. در کشور همسایه ما افغانستان، همان‌گونه که امروز دیگر برای همه روشن است، آمریکا تقریباً به تمام یا اکثریت مطلق گروه‌هایی که در پاکستان

مستقرند و از آن جا خرابکار به داخل افغانستان می فرستند، کمک می کند و تسلیحات و تجهیزات در اختیار آن ها قرار می دهد.

اکنون مسئله تدارک تهاجم آمریکا علیه ایران، شکل های تازه ای گرفته است. آمریکا در کشورهای مجاور ایران - در ترکیه، پاکستان، عمان عربستان و مصر گروه های معینی را برای ایجاد شورش یا دست زدن به عملیات ضد انقلابی در داخل کشورها آماده می کند.

برای این اقدامات آمریکا از همه امکانات خود استفاده می کند: از امکانات اقتصادی و از فشار به همدستان و دوستانش به خصوص از اروپای غربی و ژاپن. ولی نکته شایان توجه این است که امپریالیسم آمریکا و متحدانش با وجود همه این تلاش ها غیر از ایجاد یک محیط پرتشنج در دنیا، هیچ موفقیت قابل ذکری به دست نیاورده اند. برعکس آن چه که الان دیده می شود، آغاز یک شکست سیاسی برای آمریکا است، به صورتی که متحدان آمریکا دیگر حاضر نیستند دنبال این ماجراجویی های آمریکا بروند، چیزی که در گذشته به این شکل و تا به این درجه تقریباً هیچ وقت دیده نشده بود. مثلاً آمریکا در جریان ماجراجویی کره توانست تمام متحدان امپریالیست خود را برای سرکوب جنبش انقلابی کره شمالی به دنبال خود بکشد. در ویتنام نیز بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای امپریالیستی را دنبال خود کشانید و گرچه بعضی ها مقاومت کردند ولی لاقلاً در ظاهر از آمریکا پشتیبانی کردند. در نمونه های دیگر هم متحدان آمریکا اگر با ماجراجویی های آمریکا زیاد موافق نبودند، صورت ظاهر را حفظ می کردند.

ولی این دفعه وضع طور دیگری شده است. در سال ۱۹۸۱ جنبش ضد آمریکایی، ضد جنگ، ضد ماجراجویی هسته ای، ضد تسلیحات هسته ای در اروپا گسترش بکلی بی سابقه ای پیدا کرد. پس اگر چه سیاست آمریکا مثلاً در لهستان توانست برای یک دوره معینی تحریکی به وجود آورد، ولی در مجموع اروپا، حتی در کشورهای متحد خودش، ضربات جدی خورد به طوری که متحدان اروپائی اش، زیر فشار افکار عمومی کشور خودشان، دیگر نمی توانند علناً، با ماجراجویی های آمریکا موافقت کنند. به ویژه در همین ماه اخیر، در ماه دسامبر و اوایل ژانویه آمریکا در رابطه با تهدید لهستان و اتحاد شوروی به فشارهای اقتصادی، شکست بزرگی خورده است. بزرگترین متحد اروپایی آمریکا یعنی آلمان غربی که همیشه در راس کشورهای اروپای غربی برای پیشرفت نقشه های آمریکا می کوشید، این بار آشکارا مقاومت نشان داده و رسماً اعلام کرده است که حاضر نیست در اقدامات آمریکا شرکت کند. چند شب پیش بخش فارسی رادیو گلن در

همین زمینه گفتاری داشت که نسبت به سیاست آمریکا و فشاری که آمریکا وارد می‌آورد تا آلمان غربی روابط اقتصادی خود را با اتحاد شوروی محدود کند، افشاگرانه بود. در آن خیلی ساده گفته می‌شد که آمریکا بارها به ما فشار آورده و مجبورمان کرده است تا روابط اقتصادی خود را با دیگران محدود کنیم. اما بعد ما دیدیم که خودش یواشکی شروع کرده به این که مناسبات اقتصادی را توسعه بدهد. بدین سان این فشار آمریکا دو جهت دارد، یک جهت ضد شوروی و یک جهت ضد رقبای خود در جهان امپریالیستی یعنی ضد اروپا و ژاپن. آمریکا که سرمایه‌داری آن در وضع اقتصادی بسیار نگران کننده‌ای قرار دارد و طبق اظهار مفسران سیاسی بحران اقتصادی شدیدی تهدیدش می‌کند، تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا فشار این بحران را به رقبای خود یعنی به دیگر کشورهای امپریالیستی منتقل کند و به همین جهت سعی دارد از معامله گاز و دیگر مواد سوختی میان اتحاد شوروی و اروپای غربی جلوگیری کند، تا نفت عربستان سعودی را که دست خودش است به قیمتی هرچه گران‌تر به اروپای غربی و ژاپن بفروشد. یعنی خلاصه می‌خواهد کیسه خود را از کیسه دوستانش پرکند.

بدین ترتیب می‌بینیم که سیاست سلطه‌گرانه آمریکا حتی در مورد همدستانش و سیاست جنگ‌طلبانه و توطئه‌گرانه‌اش علیه اردگاه ضد-امپریالیستی به ویژه کشورهای سوسیالیستی در مجموع با عدم موفقیت روبرو شده است. یکی از شکست‌های بزرگ سیاست آمریکا که امروز خود مفسران سیاسی هم بدان معترفند، شکست تحریکات آمریکا در خاورمیانه و در لهستان بوده است. توطئه‌های آمریکا در لهستان که خیلی برای آن سرمایه‌گذاری کرده و خیلی بدان امیدوار بود، با شکست رسوا روبرو شد. نقشه آمریکا این بود که اوضاع لهستان را به چنان بحرانی بکشاند که کشورهای دیگر سوسیالیستی را به دخالت در لهستان وادارد. خود مفسرین آمریکایی خیلی صریح می‌گویند که ما همه حساب‌ها را می‌کردیم، ولی این حساب را نمی‌کردیم که رهبری لهستان به این شکل با توطئه روبرو بشود و بدون هیچ گونه دخالتی از خارج، بدون آن که بهانه‌ای به دست کسی بدهد، چنین آسان بر جریان چیره شود. ما هم بارها پیش بینی کرده بودیم که حزب و نیروهای سوسیالیستی در لهستان، خودشان دارای آن امکانات اجتماعی هستند که بتوانند بر همه دشواری‌هایی که در نتیجه یک سلسله عوامل عینی و ذهنی بروز کرده است، چیره شود و مشکلات را حل کنند. حالا مثل این که آواز "بیا سوت‌مدلان گرد هم آییم"، همه جا و حتی در مطبوعات ما هم به گوش می‌رسد که خیلی اوقاتشان تلخ است که

چرا جریان لهستان این جور تمام شد و چرا وسیله‌های نشد برای این که شیپورها را بالا بکشند و فریاد بزنند که این دخالت است، تجاوز است، و از این حرف‌ها.

یک جا هم در خاورمیانه هست که امپریالیسم در آن جا با شکست بزرگ روبرو شده است. آن جا همین ایران خودمان است. بزرگ‌ترین امید امپریالیسم در ایران کمپانی بنی‌صدر، رجوی، قطب‌زاده و لیبرال‌های روزنامه‌میزان بود. این کمپانی با ورشکستگی مطلق روبرو شد و به زباله دان تاریخ پیوست. در افغانستان هم برخلاف همه خبرهای دروغی که پخش می‌شود، اوضاع بیش از پیش به سوی تثبیت می‌رود و باندهای از پاکستان فرستاده شده، چینی-آمریکایی - مصری یکی بعد از دیگری در آنجا قلع و قمع می‌شوند و نیروهای اجتماعی بیش از پیش برای انجام برنامه‌های نوسازی و بازسازی، برنامه‌های اصلاحات بنیادی اجتماعی تحکیم می‌پذیرند. اصلاحات ارضی دارد انجام می‌گیرد. مبارزه با بیسوادی به شکل وسیعی پیش می‌رود. کارخانه‌ها ساخته می‌شود و دامنه کار ساختمانی به طور چشمگیر گسترش می‌یابد.

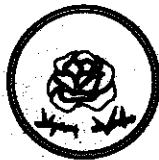
همه این‌ها شکست‌هایی است که پی‌درپی در این مناطق بر امپریالیسم آمریکا وارد آمده است. توطئه علیه آنگولا، علیه کامبوج با شکست روبرو شده، چین مفتضح‌تر شده، چهره واقعی ددمنش متحدان آمریکا روز به روز بیشتر فاش می‌شود. یکی از انستیتوهای تحقیقاتی آمریکا اخیراً کتابی منتشر کرده است که این رسوایی بحرانی آور آمریکا را نشان می‌دهد. در این کتاب که به هیچ وجه مال کمونیست‌ها نیست، بلکه مال یک انستیتوی تحقیقاتی وابسته به خود امپریالیسم آمریکا است، صریحاً تأکید می‌شود که آمریکا باید سیاست جهانی خودش را به کلی عوض کند و با دید کاملاً جدیدی به واقعیت جهان امروز بنگرد، زیرا ادامه سیاست کنونی، شکست جبران‌ناپذیر است. در آستانه سال جدید خود آمریکا جواب سؤال طرح شده را از زبان یکی از انستیتوهای تحقیقاتی‌اش داده است. طبق یکی از همه‌پرسی‌هایی که اخیراً انجام گرفته، آقای ریگان در قیاس با ماه آوریل سال گذشته ۱۷ درصد طرفداران خود را از دست داده، یعنی در خود آمریکا هم ۱۷ درصد آمریکایی‌های سابق طرفدار ریگان به این نتیجه رسیده‌اند که سیاستی که این شخص دنبال می‌کند، برایشان شکست در پی دارد.

پیش بینی و آینده‌نگری ما برای سال آینده و برای سال‌های دیگر دهه هشتاد همان است که بارها گفته‌ایم. اوایل دهه هفتاد هم اگر مادرست توجه کنیم آمریکا دست به تجاوز زد. منتها آن زمان مرکز اصلی تجاوزهایش

دونقطه از جهان بود: یکی در جنوب شرقی آسیا و یکی هم در جنوب آفریقا در موزامبیک و آنگولا. امپریالیسم در این دونقطه دست به حمله بسیار شدیدی زد و هم زمان علیه کشورهای سوسیالیستی هم نظیر همین سیاست کنونی را در پیش گرفت. ولی آن تجاوزها به کجا انجامید؟ در همین کتابی که یاد کردیم، نوشته شده است که در دهه هفتاد در هفت کشور آسیا و آفریقا هواداران سمتگیری سوسیالیستی قدرت دولتی را به دست گرفتند. ما خیال می‌کنیم که دهه هشتاد هم وضع بر همین منوال باشد. علتش هم این است که امکانات امپریالیسم در آغاز دهه هفتاد به طور نسبی بیش از آغاز دهه هشتاد بوده و در مقابل امکانات جهانی جبهه ضد-امپریالیستی در آغاز دهه هشتاد خیلی بیشتر از آغاز دهه هفتاد شده است. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که امپریالیسم در دهه هشتاد سرنوشتی بهتر از سرنوشت خود در دهه هفتاد نمی‌تواند داشته باشد. و ما با همین خوش بینی به آینده می‌نگریم.

۱۴ دی ماه سال ۱۳۶۰

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بها ۳۰ ریال